

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتاب و ارسال: همایون اوریا

۰۷ اپریل ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۱)

فهرست

- ۱- چه فرقی بین افراد موجود است؟
- ۲- افراد پرورده محیط خود هستند
- ۳- اختلافات افراد را جامعه به وجود آورده است
- ۴- اجداد اولی ما چطور زندگی می کردند؟
- ۵ - اختلافات اجتماعی چطور پیدا شد؟
- ۶ - قانون چطور پیدا شد؟
- ۷- چطور شیرۀ زحمتکشان را می مکیدند؟
- ۷- گلا دیاتور ها
- ۸ - نبرد اسپارتاکوس
- ۹ - مبدل شدن غلام به سرف
- ۱۰- از بین رفتن مالکیت های کوچک و متوسط
- ۱۱ - سرف ها و سایر دهقانان
- ۱۲ - واسال و سینیور
- ۱۳ - بیماری، قحطی، مرگ، طغیان
- ۱۴ - صنعت و تجارت تا قرن یازدهم
- ۱۵ - صنعت و تجارت پس از قرن یازدهم
- ۱۶- پیدایش بورژوازی و شهر های آزاد
- ۱۷ - شهر های فئودالیتۀ کمون
- ۱۸ - بسط صنعت و تجارت اصول فئودالیتۀ را برهم می زد
- ۱۹ - بیرون ریختن یهودی ها از انگلستان

- ۲۰ - پیدایش قانون کار
- ۲۱ - شورش دهقان ها - بر افتادن سرواژ از انگلستان
- ۲۲ - تأثیر صنعت پارچه بافی در وضع سرف ها
- ۲۳ - نظر کلی به دوره فئودالیت به آخر قرن ۱۳ - بسته شدن تجارت مدیترانه
- ۲۳ - نظر کلی به دوره فئودالیت به آخر قرن ۱۳
- ۲۴ - نظر کلی به قرون ۱۴ - ۱۵
- ۲۵ - قرن ۱۶ - تغییرات بزرگ در صنعت و تجارت
- ۲۶ - تاریخچه مختصر صنایع
- ۲۷ - از مشخصات قرن ۱۷
- ۲۸ - از مشخصات قرن ۱۸
- ۲۹ - شاه و بزرگان
- ۳۰ - باستیل
- ۳۱ - زندگی توده ملت فرانسه پیش از انقلاب
- ۳۲ - شورش های قبل از انقلاب
- ۳۳ - انقلاب فرانسه اجتناب ناپذیر بود
- ۳۴ - چند منظره از انقلاب فرانسه
- ۳۵ - اعلامیه حقوق بشر
- ۳۶ - دو ماده از قانون اساسی ۱۷۹۵

۱- چه فرقی بین افراد موجود است؟

بیست و چهار سال پیش در یکی از روز های دی ماه [جدی] در همسایگی ما، در یکی از خانه های مجلل، طفلی متولد شد که تمام اهل محل برای خوش آمد پدر و مادرش، ولادت او را جشن گرفتند.

یک نفر پزشک و یک نفر ماما [قابله-دائی] از یک هفته پیش مراقب ولادت او بودند و همین که به دنیا آمد، وی را به دایهٔ مهربان و زیبایی سپردند و اتاقی مخصوص وی آراستند.

در همان موقع در سر محلهٔ ما یک زیر زمین غار مانند در زیر یک دکان بقالی با دیوار های کاهگلی قرار داشت که قسمت های زیادی از کاهگل آن ریخته و آن را بیشتر به غار شبیه ساخته بود.

نور آفتاب فقط از درب غار که نیم متر پائین تر از زمین قرار داشت و بلندی آن روی هم رفته بیش از یک متر و نیم نبود، به داخل این مغاره نفوذ می کرد. در این زیر زمین یک خانواده یعنی یک پدر و یک مادر و یک پسر دو ساله منزل داشتند و زمستان ها از عموی پیر خانواده که با آنها پناه می آورد، نیز پذیرائی می کردند. اتفاقاً در شب همان روز مادر خانواده در حالی که هیچ پرستاری جز شوهر و هیچ وسیلهٔ پوشش و آسایش جز لحاف پاره - پارهٔ خویش نداشت، فرزندی زائید که سه ساعت بعد از شدت سرما هنوز چشم به دنیا نگشوده بود، رخت از دنیا بربست.

چه فرقی بین این طفل و آن طفل که در آن خانهٔ مجلل به دنیا آمد، موجود بود؟ چرا برای ولادت او ده ها نفر جشن گرفتند و برای مرگ این یکی هیچ چشمی جز مادر و پدرش نگریست؟ چرا پزشک و ماما [قابله-دائی] به سراغ این یکی نرفتند؟ چرا یک بستر گرم نصیب این مهمان عزیز نبود؟ پس چرا یکی از آنها نصیبی از دنیا نداشت و دیگری

کلیه نعمت های دنیا را برای خود آماده دید؟ آیا آن یکی تصویری داشت که به این بلیه دچار شد؟ اگر آن طفل را شبانه از بستر مرگ برمی داشتند و از سرما محفوظ نگاه داشته، روز بعد پنهانی به جای این یکی می نهادند، آیا سرنوشت وی تغییر نمی کرد؟ البته تغییر می کرد و او هم جزو " آقا زاده ها " درمی آمد.

از این مشاهده چه نتیجه می گیریم؟

چنین نتیجه می گیریم که همه مردم یکسان به دنیا می آیند و اختلافاتی که در میان مردم دیده می شود، غالباً از اختیار آن ها بیرون است و مربوط به موقعیت اجتماعی آنهاست.

۲ - افراد پرورده محیط خود هستند.

آن طفل نوزاد مُرد، ولی برادر دو ساله او زنده ماند. اگر ما این بچه را و آن بچه اعیان را در میدان زندگانی تعقیب کنیم، نکته ای که در بالا بیان کردیم، بهتر آشکار می شود.

این طفل فقیر که حسین نام داشت، پدرش هیزم شکنی می کرد و مادرش در کار های خانگی به خانواده های محل کمک می نمود و مثلاً رخت شوئی می کرد و از این راه دستی به بال شوهر می زد. هر وقت برای رختشوئی به صحرا می رفت، حسین را کشان، کشان با خود می برد و وقتی که بزرگ تر شد، قسمتی از رخت ها را روی سر او می گذاشت. اما گاهی که مثلاً برای کار یک ساعته از غار خارج می شد، حسین را در داخل زیر زمین گذاشته، در را بر روی او می بست تا بیرون نیاید و زیر دست و پا نرود. حسین طبیعتاً مزاج خوبی داشت، اما در چهار سالگی یک دفعه سینه پهلوی سختی گرفت و چون پوشش کافی و پرستار و طبیب و دوا نداشت، نزدیک به مرگ شد و پس از آن که تصادفاً از چنگ مرگ نجات یافت، به کلی ضعیف و مردنی گردید و همیشه از سینه می نالید.

وقتی که بزرگ شد، دیگر نمی توانستند او را در زیر زمین نگاه دارند، او با کمال آسایش خاطر در گرد و خاک و گل و لای کوچه غلت می زد و با همسالان و لگرد خود تپله بازی می کرد و چون نزدیک بود او هم به ولگردی و بیکاری عادت کند، هنوز ده سالش تمام نشده بود که او را به دکان پینه دوزی سپردند تا هم حرفه ای یاد بگیرد و هم از توی کوچه جمع شود. حسین در روز های اول کتک زیاد از استاد خود خورد، اما بزودی هوش فراوانی نشان داد، طوری که پس از چند ماه علاوه بر این که ناهارش را می دادند، روزی دو ریال هم برایش مزد معین کردند. کم کم کار حسین خوب شد و مزدش به روزی پنج ریال و یک تومان رسید و هنوز شانزده سالش تمام نشده بود که روزی پانزده ریال مزد می گرفت.

کار کفاشی خیلی یکنواخت و خسته کننده بود، صبح که کارگر ها به مغازه می آمدند، قریب نیم ساعتی مجلس شان گرم بود و باهم صحبت می کردند، اما بزودی حرف شان تمام می شد و همگی در سکوت فرو می رفتند و فقط صدای تپ تپ مشته و ضربه چکش، کشیدن نخ به گوش می رسید. گاهی بعضی از کارگران زمزمه می کردند، ولی زود ساکت می شدند و همان حالت افسردگی را به خود می گرفتند.

در این سکوت در فکر چه بودند؟ تقریباً می توان گفت که هیچ فکری در سر نداشتند. زیرا که هیچ عالمی غیر از همان عالم کفاشی و آن فضای تنگ و دلگیر نداشتند. آنها زندگانی را می گذراندند، بدون آن که به گذشتن زندگانی واقف باشند. برای آنها زندگانی جز کار کردن و رنج بردن معنای دیگری نداشت.

صبح بر سر کار می آمدند و ساعت هشت و نه و گاهی ده از کار دست می کشیدند و هر کدام به طرف خانه خویش رهسپار شده بدن خسته و کوفته خود را به دست خواب می سپردند و فردا از هول این که موقع کار دیر نشود، از خواب می جهیدند و مانند افزار های بی جان و خود کار به سوی کارگاه می شتافتند.

حسین پروگرام را خیلی منظم انجام می داد و دلخوش بود از این که داخل مرد ها شده است و مزد می گیرد و می تواند پدر و مادر خویش را کمک کند. اما چند سالی که گذشت کم کم خسته شد، زیرا که هیچ چیز جدیدی در زندگانی او پیش نمی آمد، جسم او خسته شده بود، روح او کشته شده بود، اصلاً نمی دانست برای چه زنده است و چه دلخوشی دارد. این حالتی که حسین به آن مبتلا شده بود، این افسردگی و ملالت که عموماً دامنگیر محرومین اجتماع می شود، بزرگ ترین خطر زندگانی است و اشخاص را یا به خودکشی و یا به فساد (که در حقیقت خودکشی تدریجی است) می کشاند یگانه چاره این مرض خطرناک ایجاد روح مبارزه است.

باید به این سرکوب دیدگان اجتماع ندا داد که مأیوس نباشید، دلسرد نشوید، زندگانی به خودی خود ناگوار نیست؛ اگر مسیر عمر را تغییر بدهید، اگر این لجنزار ها را از جویبار عمر دور کنید، بسیار شیرین و خوشگوار خواهد شد. آیا همه در دنیا بدبخت اند؟ آیا همه در فقر و فلاکت زیست می کنند؟ چرا بعضی ها خوشبخت شدند؟ چرا بعضی ها به آسایش رسیدند؟ چرا در های خوشبختی بر روی شما بسته است؟ چرا محکوم به زجر و مذلت هستید؟ به جای آن که مأیوس می شوید و از زندگی دست می کشید، در صدد حل این مسأله های زندگی باشید. آن وقت خواهید دید که هر روز دل خوشی های جدیدی برای شما پیش می آید و هر روز نور امید در دل شما تابیده می شود.

اما حسین در میان چه اشخاصی زندگانی می کرد؟ در میان اشخاصی که همه آنها در سایه افسردگی و ملالت قرار گرفته بودند، در میان کسانی که روح مبارزه در آنها دمیده نشده بود و در حقیقت "دل مرده" بودند. از این جهت مرض ملالت به حسین سرایت کرد و او را کم کم به طرف فساد کشاند. می خواست سختی های زندگی را فراموش کند و هیچ راهی در پیش پای او جز توسل به میخانه ها و عشرتخانه ها نبود، او هم مانند هزاران بیچاره دیگر به طرف این کانون تباهی جلب شد.

گاهی در روی یکی از دندان های شما یک نقطه کوچک سیاهی پیدا می شود که به نظر اول هیچ قابل اهمیت نیست. اما آن نقطه کار خود را می کند و هر روز بزرگ تر می شود، به طوری که یک روز تمام دندان را فرا می گیرد و آن را می پوشاند. فساد اجتماعی هم به همین طریق ظاهر می شود و همین خاصیت را دارد.

یکی دو سال نگذشت که حسین در غرقاب فساد غوطه ور گردید، به طوری که اگر حالا او را ببینید، نخواهید شناخت: از ریخت افتاده، همیشه مست است، به کار بی اعتناست، توجهی به حال پدر و مادر ندارد، همیشه عصبانی است و حتی امسال در مدت یکی دو ماه به اتهام چاقوکشی در زندان بود.

همه از او متنفرند، همه به او دشنام می دهند، همه او را میکروب اجتماع می دانند و حتی بعضی ها قتل او و امثال او را واجب می شمارند، ولی ما قدری دقت کنیم و ببینیم که آیا حسین این قدر مقصر است، آیا او جامعه را فاسد کرد یا جامعه او را تباه ساخت؟

وقتی که حسین کوچک بود، جامعه او را سرپرستی نکرد، او را به دست فقر و بیماری سپرد، هیچ تربیتی به او نداد. حسین در حقیقت درخت خود روی اجتماع بود که در معرض هزاران باد مخالف قرار گرفت. معذالک وقتی که نشو و نما یافت، ثمره خویش را به اجتماع بخشید، یعنی بازوی خود را در اختیار اجتماع گذاشت.

اما اجتماع با او چه کرد؟ ثمره بازوی او را گرفت و هیچ امتیاز و بهره ای به او نداد. حسین کار می کرد و تولید ثروت می نمود، اما سازمان اجتماع طوری بود که آن قدر از این ثروت که بتواند زندگانی حسین را تأمین نماید، به دست وی نمی رسید.

حسین هیچ وقت نتوانست منزل قابل سکونت داشته باشد، هیچ وقت نتوانست غذای کافی بخورد، هیچ وقت نتوانست لباس مناسب بپوشد، حسین با وجود ثروتی که به جامعه تحویل می داد، از فرهنگ و از بهداشت محروم بود. آیا در این صورت حق نداشت که به جامعه بدبین، بلکه با آن دشمن باشد؟

اگر شما گیاهی را در محلی که هوا و روشنائی ندارد، بگذارید، بدیهی است که پژمرده می گردد و خشک می شود و به ثمر نمی رسد. اجتماع ما در حقیقت با افراد خود همین نسبت را دارد، یعنی دارای استعداد کافی برای پرورش افراد نیست و اوست که افراد را پژمرده و فاسد می گرداند.

از طرف دیگر، آن عاملی که در فاسد ساختن افراد بیشتر از همه مؤثر تر می باشد، فقر و فلاکت است. اگر پدر حسین فقیر نبود، پسرش بدون تربیت بار نمی آمد، مریض و علیل نمی شد، از فرهنگ و بهداشت محروم نمی ماند و بالاخره فاسد از آب در نمی آمد.

از این ها چه نتیجه می گیریم؟ چنین نتیجه می گیریم که:

۱- صفات افراد متناسب با محیط آنهاست و اگر ما بخواهیم افراد اصلاح شوند، باید قبلاً به اصلاح محیط بپردازیم و طوری کنیم که هر کس بتواند از مزایای اجتماعی برخوردار شود. کسانی که می خواهند خلاف این را نشان بدهند، کسانی هستند که از اصلاح جامعه می ترسند، زیرا که می دانند در این صورت جلو سوء استفاده های آنها گرفته خواهد شد.

۲- اولین قدمی که در راه اصلاح جامعه برداشته می شود، باید در راه بهبود اوضاع مادی باشد، زیرا که اگر آن نباشد، فرهنگ و بهداشت نخواهد بود و فقط در اثر بهبود اوضاع مادی است که سایر اوضاع اجتماعی را می توان اصلاح کرد.

حالا برای این که موضوع روشن تر شود، آن طفل اعیان زاده را هم که قبلاً از او صحبت کردیم، در میدان زندگانی در نظر می گیریم.

ادامه دارد